

فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، بهار ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۱، ص ۱۴۳ - ۱۶۰

شاهینیان بطایح

ساسان طهماسبی*

عمران بن شاهین که ابتدا به عنوان یک مجرم به منطقه بطایح گریخته بود، در اوایل قرن چهارم هجری با استفاده از ضعف خلافت عباسی، در آن جا دولتی مستقل تشکیل داد. وی با یاری جستن از شرایطی، مانند صعب الوصول بودن منطقه بطایح، بارها حملات سلاطین آل بویه را دفع کرد. پس از مرگ او، فرزندانش اندک مدتی حکومت کردند ولی به علت اختلافات خانوادگی تضعیف شدند و سرانجام با کودتای سرداران سپاه، حکومت آنها منقرض شد و سرداران شورشی - که راهشان را ادامه دادند - جانشین آنان شدند. در این نوشتار، ابتدا موقعیت جغرافیائی بطایح و نقش آن در شورش‌های منطقه بین النهرین تا قرن چهارم هجری بررسی شده و سپس چگونگی شکل‌گیری حکومت شاهینیان و کشمکش‌های بنیان‌گذار آن، عمران بن شاهین و جانشینش، حسن بن عمران با معزالدوله، عزالدوله بختیار و عضدالدوله تبیین گردیده است. در پایان نیز، روند انقراض شاهینیان و پی‌آمدهایی که حکومت آنها برای منطقه بطایح داشت، مطرح شده است.

واژه‌های کلیدی: خلافت عباسی، آل بویه، بطایح، شاهینیان، آل برید، عمران بن

شاهین، حسن بن عمران.

مقدمه

روند انحطاط و زوال دستگاه خلافت عباسی در قرن چهارم هجری شدت یافت و با شکل‌گیری حکومت‌های محلی مستقل و نیمه مستقل در گوشه و کنار، قلمرو پهناور آن تجزیه گردید. یکی از این حکومت‌های محلی، «شاهینیان» یا «بنی شاهین» در منطقه بطایح بود که مشکلات زیادی برای آل بویه عراق - که دستگاه خلافت عباسی را زیر سلطه خود گرفته بودند - پدید آورد. از این رو، با توجه به اهمیت موضوع، خواست بنیادی این پژوهش، بررسی حیات سیاسی این حکومت، مناسبات آن با دولت آل بویه و پی‌آمدهایی که شکل‌گیری این حکومت برای منطقه بطایح داشته است، می‌باشد.

موقعیت جغرافیائی بطایح

بطایح که امروزه به آن «هور العظیم»، «هور الحمار» و «هور الهویزه» می‌گویند، منطقه‌ای پوشیده از مرداب، باتلاق، دریاچه و نی‌زار بود که با وسعتی در حدود سی فرسخ در جنوب عراق قرار داشت. آن سرزمین، از شمال به واسط، از جنوب به بصره، از شرق به شط فرات و دجله و از غرب به شبه جزیره عربستان محدود می‌شد.^۱

جغرافیایانویسان بطایح را به سه بطیحه تقسیم می‌کنند که عبارتند از: بطیحه بصره، بطیحه واسط و بطیحه کوفه.^۲ «صلیق» - بزرگترین شهر منطقه بطایح - در نزدیکی کوفه قرار داشت و شهر دیگر آن «جامده»، در نزدیک واسط بود.^۳

در خصوص شکل‌گیری بطایح، برخی از مورخین و جغرافیایانویسان معتقدند: در اواخر دوره ساسانی (حکومت قباد اول) افزایش یافتن آب دجله و فرات، بسیاری از بندها و سدهایی که روی آن دو رودخانه بسته بودند، ویران کرد. انوشیروان و خسرو پرویز سعی کردند این سدها را تعمیر کنند ولی موفق نشدند. پس از اسلام این روند شدت گرفت؛ در نتیجه، پهنه بزرگی از

کشت‌زارها و دیگر اراضی به زیر آب رفت و به باتلاق تبدیل شد و بدین سان منطقه بطایح شکل گرفت.^۴

در بطایح به دلیل شرایط جغرافیائی نامناسب، زندگی بسیار سخت بود. مقدسی در این باره می‌نویسد: «گرمای آن سخت، پشه‌اش کشنده، زندگی آن تنگ، خوراک مردمش ماهی، آبشان تلخ... رنجشان زیاد و...».^۵

البته با وجود معایب و مصائب مذکور، این منطقه ارزش‌های اقتصادی نیز داشت. در آن جا نیشکر، خرما و غله کشت می‌شد و ماهی آن به سراسر عراق صادر می‌گردید.^۶ در مجموع، بطایح با داشتن باتلاق‌ها و نیزارهای انبوه، یک منطقه صعب الوصول و در نتیجه، پناهگاهی مناسب برای شورشیان بود.

بطایح؛ مأمن شورشیان

قدیمی‌ترین ساکنان بطایح، اعراب تبّطی بودند. پس از آن، «زطها» - از اقوام هندی - در اواخر دوره ساسانیان در این منطقه سکونت داده شدند. با ورود اسلام، قبایل دیگر عرب نیز به این منطقه وارد شدند. در دوره عباسیان نیز تعداد قابل توجهی از سیاهان زنگباری به عنوان برده برای خشکاندن باتلاق‌ها به آن جا کوچ داده شدند.^۷

اغلب ساکنان بطایح به دلیل شرایط نامناسب طبیعی، زندگی سطح پایینی داشتند. و از آن جا که به علت صعب الوصول بودن این منطقه، مجرمان به آن جا می‌گریختند، بطایح یک منطقه جرم‌خیز بود و مردم آن آماده شورش و عصیان بودند.

اولین شورش گسترده در بطایح، شورش «زطها» بود. آنها در سال ۲۱۹ هجری عصیان کرده و در جاده بصره - واسط، به راهزنی پرداختند، معتصم، خلیفه عباسی، سپاهی به فرماندهی احمد بن سعید باهلی برای سرکوب آنها فرستاد، ولی زطها آن را شکست دادند. برای بار دوم،

لشگر دیگری به فرماندهی یکی دیگر از سرداران خلیفه به نام عجیف فرستاده شد. زطها که این بار توان مقابله در خود نمی‌دیدند، تسلیم شدند. پس از آن شورشیان به بغداد آورده شدند و خلیفه، آنها را امان داد و به خانقین، جلولای عین زربه (در بند شام)، تبعید کرد.^۸

هنوز سه دهه از سرکوب زطها نگذشته بود که در بطایح، بزرگترین و خون‌بارترین قیام بردگان؛ یعنی قیام سیاهان زنگی به رهبری علی بن محمد - ملقب به صاحب الزنج - به وقوع پیوست. این قیام که پانزده سال (۲۷۰ - ۲۵۵هـ) به طول انجامید، نه تنها بطایح، بلکه سراسر جنوب عراق و خوزستان را دربر گرفت و به تهدیدی جدی برای دستگاه خلافت تبدیل شد. قیام زنگیان سرکوب شد ولی دستاوردهای قابل توجهی داشت؛ از آن پس، بطایح به عنوان مکانی مناسب، شورشیان را به سوی خود فرا می‌خواند. یکی از این شورشیان، «عمران بن شاهین» بود که حکومت شاهینیان یا بنی شاهین را تأسیس کرد.

شکل‌گیری حکومت شاهینیان

در آغاز قرن چهارم هجری، دستگاه خلافت عباسی دیگر قدرت گذشته را نداشت؛ علاوه بر شمال آفریقا، شام و شرق ایران از مدتها پیش، وابستگی چندانی به دستگاه خلافت نداشتند؛ مرکز و غرب ایران را نیز ابتدا مرداویج زیاری و سپس آل بویه از دست عمال خلیفه بیرون کرده بودند. در عراق هم قدرت خلافت از بغداد فراتر نمی‌رفت؛ شمال عراق را حمدانیان و جنوب آن را بریدیان (آل برید) قبضه کرده بودند.

در این آشفته بازار، «عمران بن شاهین» که از اعراب نبطی و از مردم شهر جامده بود به سبب ارتکاب جنایت و هراس از تعقیب حکومت، به میان باتلاق‌ها و نی‌زارها گریخت. وی در آن‌جا ابتدا با شکار ماهی و پرندگان امرار معاش می‌کرد. پس از مدتی، تعدادی از دزدان و راهزنان را به دور خود جمع کرد و به راهزنی پرداخت. و چون کار او بالا گرفت، ابوالقاسم

بریدی وی را به خدمت گرفت و اموری، مانند راه‌داری و تأمین امنیت بطایح را به او سپرد. عمران از این فرصت استفاده کرد و با جمع‌آوری سلاح و افراد و ساختن قلاع و پایگاه، موقعیت خود را استحکام بخشید.^۹

در واقع عمران بن شاهین با استفاده از شرایط مناسب محیطی و اجتماعی منطقه بطایح، موقعیت خود را تحکیم کرد، زیرا در این مقطع اوضاع اقتصادی عراق به سبب وقوع چندین قحطی بسیار وخیم بود؛ به عنوان نمونه، در سال ۳۲۹هـ، چنان قحطی شدیدی در آنجا رخ داد که تعداد زیادی را به کام مرگ فرستاد و میزان تلفات به حدی بود که مردم از دفن مردگان عاجز بودند.^{۱۰}

این شرایط ناگوار اقتصادی به علاوه فشارهای مالیاتی و ظلم و ستم حکومت‌ها، مخصوصاً بریدیان - که در این زمینه شهره بودند -^{۱۱} مردم بطایح را دچار فقر و فلاکت کرد و زمینه را برای عصیان آنها فراهم نمود. گذشته از آن، مردمی از مناطق اطراف که در اثر این عوامل دچار فقر و فلاکت شده بودند، به عنوان اعتراض به فشارهای حکومتی و شرایط سخت زندگی و اساساً برای ادامه حیات، به بطایح می‌گریختند و در آنجا دسته‌های دزد و راهزن تشکیل می‌دادند. عمران با استفاده از این شرایط و با جذب ناراضیان بطایح و نیز دزدان و راهزنان، موقعیت خود را تحکیم بخشید، به طوری که حکومت ناچار شد با وی کنار آید، و او که خود را نماینده اقشار ناراضی می‌دانست، از ابزارهای قانونی برای تشکیل حکومت مستقل سود برد.

در سال ۳۳۴هـ، معز الدوله دیلمی پس از مدت‌ها زمینه‌سازی، بغداد را تصرف کرد و دستگاه خلافت را به زیر سلطه خود درآورد. رقابت او با بریدیان در سال ۳۳۶هـ، به تصرف بصره و بیرون راندن ابوالقاسم بریدی از جنوب عراق منجر شد. در این گیر و دار، عمران بن شاهین از فرصت استفاده کرد با بهره‌گیری از خلاء قدرت ناشی از سقوط بریدیان و ناتوانی آل

بویه در تسلط بر بطایح، این منطقه را تصرف کرد و حکومت مستقلی تشکیل داد.

معزالدوله در کشاکش با عمران بن شاهین

معزالدوله با وجود مشکلات گوناگونی که در بغداد با آن مواجه بود، هرگز نمی‌توانست استقلال بطایح را در قلب قلمرو خود تحمل کند. مخصوصاً از آن جا که بطایح، دو شهر مهم قلمرو او؛ یعنی بغداد و بصره را به هم وصل می‌کرد، استقلال آن در امر ارتباط این دو شهر ایجاد اخلال می‌کرد.

در سال ۳۳۸هـ، سلطان برای سرکوب عمران سپاهی به فرماندهی وزیرش، ابو جعفر صیمری به سوی بطایح گسیل داشت. با موفقیت‌هایی که این سپاه در ابتدا کسب کرد، عمران شکست خورد و خانواده‌اش به اسارت درآمد. خود وی نیز در حالی که در میان نی‌زارها پنهان شده بود تحت محاصره قرار گرفت و درست زمانی که نزدیک بود کشته شود، عمادالدوله در فارس درگذشت. با انتشار خبر مرگ او سپاه وزیر دچار آشفتگی شد و معزالدوله از او خواست از جنگ دست بردارد و برای ساماندهی اوضاع فارس به آن ایالت برود. با رفتن او عمران از مخفی‌گاه بیرون آمد و با جمع‌آوری یارانش بار دیگر بر بطایح مسلط شد.^{۱۲}

در سال ۳۳۹هـ معزالدوله بار دیگر برای سرکوب عمران وارد عمل شد. این بار سپاهی به فرماندهی روزبهان - از سرداران سپاهش - گسیل شد. عمران در پیچ و خم نی‌زارها پناه گرفت، روزبهان پس از مدتی محاصره به ستوه آمد و به پناهگاهش حمله کرد، عمران به خوبی مقاومت کرد و توانست مهاجمین را مغلوب کند. سپاه وزیر با بر جای گذاشتن تلفات و غنایم زیاد و با وضعی آشفته از بطایح بیرون رانده شدند.^{۱۳}

این پیروزی بر قدرت و جسارت عمران افزود و او به طور جدی وارد کشمکش با آل بویه شد. ابن مسکویه در شرح اقدامات او پس از این پیروزی می‌نویسد: «عمران نیرومند شده به

دولت چشم دوخت و یارانش چنان گستاخ شده بودند که سپاهیان دولتی را مسخره و سبک می کردند و هر گاه پرده داران بزرگ، سرداران گران قدر، امیران دیلم و ترک از آن جا می گذشتند تحقیر می شدند و از ایشان حق دیدبانی و بدرقه خواسته می شد و اگر نمی دادند ناسزا شنیده، کتک می خوردند. سپاهیان برای گذشتن از روستاهای ایشان برای معاملات بصره و اهواز از راه های ایشان بی نیاز نبودند، پس راه بصره بسته شد.^{۱۴}

سرانجام پس از شکایات مکرر مردم، معزالدوله، وزیرش مهلبی را مأمور حمله به بطایح کرد و برای تقویت او سلاح و سپاه زیادی در اختیارش قرار داد و دست او را در مخارج سپاه باز گذاشت. مهلبی وارد بطایح شد و با بستن راه ها، عمران را محاصره کرد ولی روزبهان، که در سپاه وزیر بود برای این که او نیز، مانند خود وی شکست بخورد در کارهای او اختلال کرد و چون می دانست حمله ناگهانی نتیجه ای جز شکست ندارد، وزیر را ناچار کرد تا به پایگاه عمران حمله کند، ولی وزیر زیر بار نمی رفت، پس به معزالدوله نامه نوشت و گفت: وزیر، عمداً حمله را به تأخیر می اندازد تا اموال را تلف کند.

سلطان وزیر را مجبور کرد بر خلاف میل خود، حمله کند. سپاه عمران که با محیط به خوبی آشنا بود دست به ضد حمله زد و به سختی سپاه وزیر را در هم شکست. تعداد زیادی از سپاهیان وزیر کشته شدند و جمع زیادی، از جمله تعدادی از سرداران سپاه به اسارت درآمدند. وزیر تنها توانست جان خود را نجات دهد و بگریزد. معزالدوله به ناچار با عمران صلح کرد و در عوض آزادی اسرای سپاهش، خانواده عمران را آزاد کرد و حکومت منطقه بطایح را به عمران تفویض کرد و از آن پس «عمران، عظمت و شوکت یافت».^{۱۵}

بدین ترتیب، عمران که با دزدی و راهزنی کار خود را آغاز کرده بود توانست حکومت بطایح را به طور رسمی از سلطان بگیرد و بر سلطه خود جنبه مشروعیت و رسمیت بدهد. اما با وجود این که عمران پس از آن یکی از حاکمان رسمی حکومت بود، ولی نمی خواست

یا نمی‌توانست از دزدی و راهزنی دست بردارد، زیرا اطرافیان او مانند خود وی، مشتی دزد و راهزن بودند و از آنجا که اقتصاد بطایح توان تأمین مخارج آنها را نداشت همیشه در پی فرصتی برای دزدی و راهزنی بودند و حتی اگر عمران می‌خواست، نمی‌توانست مانع آنها شود؛ پس او نیز برای این که همیشه آنها را در کنار خود داشته باشد، در این امر با آنها همراهی کرده و دستشان را باز می‌گذاشت.

در محرم سال ۳۴۴ هـ معزالدوله مریض شد. با شیوع خبر مرگ او عمران فرصت را غنیمت شمرد و دست به راهزنی زد و کاروانی که همراه خراج اهواز به بغداد می‌رفت، غارت کرد. چون معزالدوله بهبود یافت، الکوکی، نقیب طالبین را برای استرداد اموال مسروقه نزد وی فرستاد. عمران، خراج اهواز را پس داد ولی از استرداد اموال بازرگانان خودداری کرد.^{۱۶}

این اقدام عمران، معزالدوله را بر آن داشت تا بار دیگر برای برانداختن او وارد عمل شود. بنابراین، سال بعد سپاهی به فرماندهی روزبهان به سوی او گسیل داشت، ولی روزبهان هنگامی که به واسط رسید بر ضد سلطان عصیان کرد و این لشکرکشی نیز ناکام ماند.^{۱۷}

پس از این ناکامی‌ها، عمران هم‌چنان به شرارت و راهزنی ادامه می‌داد تا این که معزالدوله تصمیم گرفت شخصاً در نبرد با او شرکت کند و بساط او را برچیند. برای این منظور در سال ۳۵۵ هـ، سپاهی به فرماندهی وزیرش ابوالفضل عباس بن حسن به بطایح فرستاد. سپاه اعزامی بر نه‌رهایی که به بطیحه می‌ریختند، سدهایی بستند تا باتلاق‌ها خشک شوند و آنها بتوانند به پایگاههای عمران حمله برند. معزالدوله نیز پس از اینکه از «ابله» سپاهی به «عمان» گسیل کرد، برای نظارت در امر جنگ با عمران، به واسط آمد ولی از بخت خوش عمران، معزالدوله به طور ناگهانی مریض شد و به ناچار به بغداد بازگشت و پس از مدتی در آن جا درگذشت. با مرگ او سپاهیان به ناچار با عمران صلح کردند و به بغداد بازگشتند.^{۱۸}

بدین ترتیب معزالدوله که تلاش‌های زیادی برای سرکوب عمران انجام داده بود به دلایل

فراوان که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: صعب الوصول بودن بطایح، رقابت ترک و دیلمی در سپاه و تشتت امور آن، جنگ و درگیری با حمدانیان که قسمت زیادی از انرژی و وقت آل بویه را تلف می‌کرد و مشکلات اقتصادی، نتوانست موفقیتی کسب کند.

دوران عزالدوله: اوج قدرت شاهینیان

عزالدوله، جانشین نالایق معزالدوله از همان بدو سلطنت خود با مشکلات بسیاری روبه‌رو بود که مهم‌ترین آنها، بحران مالی بود. وی برای مقابله با این مشکل به اقدامات زیادی دست زد و مهم‌ترین دغدغه او، چگونگی غلبه بر این بحران بود. به همین دلیل، ابوالفضل بن فسانجس، وزیرش، به او پیشنهاد داد به بطایح حمله کند و با چپاول اموال عمران، اوضاع مالی خود را بهبود بخشد. سلطان از این پیشنهاد استقبال کرد و عازم بطایح شد و برای این که عمران فرصتی برای تجهیز سپاه پیدا نکند و غافل‌گیر شود، ابتدا به نعمانیه (اطراف بغداد) رفت و مدت یک ماه در آنجا به شکار مشغول شد و وضعیت بطایح را زیر نظر گرفت. آن‌گاه شروع به بستن سد بر نهرهایی نمود که به بطایح می‌ریختند تا بدین وسیله با خشک شدن باتلاق‌ها به راحتی به آن‌جا حمله برند، پس از این که باتلاق‌ها به اندازه‌ای خشک شدند که عبور از آنها آسان شد، سپاه به پایگاه عمران حمله کرد ولی زمانی به آن‌جا رسیدند که عمران، مدت‌ها پیش از آن، آن محل را ترک کرده و در جای دیگری موضع گرفته بود. این قضیه، روحیه سپاهیان را بسیار تضعیف کرد و آنها که از اقامت طولانی خسته شده بودند و گرمای هوا و هجوم پشه‌ها آنها را آزار می‌داد، بر سلطان عصیان کردند. او هم از روی ناچاری حاضر شد با گرفتن مال با عمران صلح کند. عمران که نگران بود، در ابتدا حاضر بود پنج میلیون درهم پرداخت کند ولی پس از اطلاع از وضع ناهنجار و آشفته سپاه سلطان، تنها حاضر به پرداخت یک میلیون درهم، آن هم به صورت اقساط شد، بی‌آن‌که گروگانی بدهد یا این که

وادار به ادای سوگند شود.^{۱۹} این اولین و آخرین تلاش عزالدوله برای سرکوب عمران بود و پس از آن، وی نه تنها فرصتی برای جبران این شکست نیافت، بلکه مشکلاتی که با آنها درگیر بود وی را چنان ضعیف کرد که حتی ناچار شد از این دشمن خود یاری بجوید.

در سال ۳۶۳هـ عزالدوله برای غلبه بر مشکلات مالی بر آن شد تا اموال سبکتگین، سردار قدرت‌مند خود را مصادره کند. این جریان، سبکتگین را به عصیان علیه او وا داشت. عزالدوله از ابی تغلب همدانی و عمران کمک خواست و علاوه بر این که برای او خلعت فرستاد، بقیه مالی که عمران تعهد کرده بود، بخشید و حتی پیشنهاد داد یکی از دخترانش را به عقد او درآورد، در عوض از عمران خواست با سپاهی به یاری او بیاید. عمران با مشاهده ضعف و ناتوانی عزالدوله، تن به این خواسته‌ها نداد و نامه‌ای در رد آنها برای وی فرستاد که مضمون آن چنین است:

«اما گذشت مال، ما خود می‌دانیم که اصل و اساسی نداشت که قبولش کردیم. اما در خصوص وصلت، من ازدواج نمی‌کنم، مگر آن که از جانب خودم ذکر می‌کنم در این باره شده باشد؛ علویان که سروران ما هستند خواستند دامادشان باشم، تقاضای ایشان را اجابت نکردم و اما خلعت و اسب، من از کسانی نیستم که لباسی که شما بپوشید، بپوشم و فرزندم آنها را قبول کرد و درباره گسیل داشتن سپاه باید بگویم که مردان من به سبب این که گروهی از شما را کشته‌اند، نتوانند میان شما سکنی بگیرند».^{۲۰}

با اصرارهای رکن الدوله، پسرش عضدالدوله برای کمک به عزالدوله رهسپار عراق شد. او پس از رفع خطر سبکتگین با مشاهده ضعف و ناتوانی پسرعمو، وی را فرو گرفت و از قدرت محروم کرد. ابن بقیه، وزیر دسیسه‌گر عزالدوله با او همراهی کرد و واسطه را به نفع او تصرف کرد ولی هنگامی که عضدالدوله آهنگ او کرد به وحشت افتاد و با اعتراض به دستگیری عزالدوله، در مقابل عضدالدوله بنای نافرمانی گذاشت. و آن گاه به عمران متوسل شد و با

یادآوری مکرر و سیاست عضدالدوله و خطری که در صورت تسلط او بر عراق، برای بطایح در پی دارد، عمران را به حمایت از خود وا داشت. عمران نیز چون حکومت شخص ضعیفی، چون عزالدوله را بر حکومت قدرتمندانه عضدالدوله ترجیح می‌داد، درخواست وزیر را اجابت کرد و سپاهی برای یاری او فرستاد. وزیر به کمک این سپاه توانست نیروهایی که از سوی عضدالدوله برای سرکوب او آمده بود، شکست دهد.^{۲۱}

سرانجام مقاومت‌های رکن‌الدوله و مخالفت او با عزل عزالدوله، عضدالدوله فاتح را ناچار به ترک عراق کرد. ولی این یک عقب‌نشینی موقت بود، زیرا به محض این که رکن‌الدوله درگذشت (۳۶۶هـ)، بار دیگر آهنگ عراق کرد. عزالدوله این بار نیز از عمران کمک خواست و برای جلوگیری از پیش‌روی او به واسط آمد. در آن جا برای تحکیم پیوند اتحاد خود با عمران، با دختر وی ازدواج کرد و همین طور دختر خود را به عقد حسن، پسر عمران درآورد و سپس به اهواز رفت. در آن جا نتوانست مقاومتی ترتیب دهد و به واسط برگشت. در جنگی که در واسط میان آن دو درگرفت، عضدالدوله فائق آمد و عمران برای کمک به متحد خود، پسرش حسن را به واسط فرستاد و او سلطان شکست خورده را که در حال گریز بود با خود به بطایح آورد. جالب این جاست که عمران پیش از آن گفته بود: روزی عزالدوله به خانه من پناه می‌آورد.^{۲۲}

عزالدوله پس از مدتی اقامت در بطایح، به بغداد بازگشت ولی در آن جا چندان نیاورد، زیرا عضدالدوله سال بعد به بغداد رفت، او را فرو گرفت و به قتل رساند.

دوران عضدالدوله: ادامه ناکامی‌ها در تسخیر بطایح

همان طور که انتظار می‌رفت عضدالدوله که شخصیتی قوی و باانگیزه داشت، وجود قدرت‌های مستقل و سرکش را در عراق تحمل نکرد و برای همین، در بدو حکومت خود به حمدانیان حمله و قسمت زیادی از قلمرو آنها را تصرف کرد. آن گاه برای تصرف بطایح و پایان

دادن به چهار دهه سرکشی و استقلال آن منطقه، وارد عمل شد.

از بخت خوش عضدالدوله، در سال ۳۶۰هـ عمران، پس از چهل سال فرمانروایی و عصیان‌گری درگذشت و پسرش حسن جانشین او شد. این واقعه، عضدالدوله را برای حمله به بطایح مصمم‌تر کرد؛ او سپاهی به فرماندهی وزیرش، المطهر بن عبدالله به سوی بطایح گسیل داشت. وزیر مثل گذشته، ابتدا به بستن دهانه نهرهایی که به بطایح می‌رفتند پرداخت، ولی این کار نتیجه‌ای در پی نداشت، زیرا فصل طغیان رودخانه‌ها بود و همه آن سدها ویران شدند. سپاه اعزامی مدت‌ها با ابن عمران به جنگ و گریز پرداخت که در این نبردها بیشتر اوقات، سپاه عمران پیروز بود. در سپاه وزیر، مردی به نام محمد بن عمر علوی بود که با وزیر رقابت می‌کرد و برای شکست او، در امور سپاه اخلاص می‌کرد و نقشه‌های جنگی را در اختیار دشمن قرار می‌داد. وزیر که بر اثر این اقدامات ناکام مانده بود، دست به خودکشی زد. و به دنبال آن، سپاه او پراکنده شدند.^{۲۳}

عضدالدوله دیگر نتوانست این شکست را جبران کند. این تنها ناکامی نظامی او بود ولی عمر شاهینیان نیز دیری نپایید.

انقراض شاهینیان

در سال ۳۷۲هـ، حسن بن عمران که محبوبیت زیادی در میان مردم داشت و بدین سبب مورد حسادت دیگران بود، به دست برادر دیگرش ابوالفرج که مردی متهور و نادان بود، به قتل رسید.^{۲۴} تنها یک سال بعد، ابوالفرج نیز بدان علت که سرداران سپاه پدرش را خوار می‌کرد و تنها به افرادی که در قتل حسن وی را یاری داده بودند، توجه می‌کرد و آنها را برمی‌کشید، با توطئه سرداران سپاه که رهبری آنها با المظفر بن علی حاجب بود، به قتل رسید.^{۲۵}

کودتاچیان، ابوالمعالی حسن، برادرزاده ابوالفرج را که کودکی بیش نبود به فرمانروایی

برگزیدند ولی عملاً زمام امور در دست المظفر بود. او نیز با قتل دیگر سرداران سپاه، موقعیت خود را تحکیم بخشیده و سرانجام در سال ۳۷۳ هـ علیه ابوالمعالی دست به توطئه زد؛ به این صورت که نامه‌ای از زبان صمصام الدوله، سلطان وقت خطاب به خود جعل کرد که مضمون آن واگذاری حکومت بطایح به او بود. با این تدبیر، ابوالمعالی را عزل و به واسطه تبعید کرد^{۲۶} و بدین ترتیب، حکومت شاهینیان که با حسن تدبیر عمران بن شاهین و با بهره گرفتن از موقعیت جغرافیایی بطایح، بارها توانست حملات سلاطین آل بویه را دفع کند، در نتیجه اختلافات خانوادگی تضعیف و با کودتای سرداران سپاه منقرض شد در حالی که دست‌آوردهای قابل توجهی برای بطایح بر جای گذاشت.

بطایح پس از شاهینیان

بطایح که پیش از شاهینیان منطقه‌ای فقیر، جرم‌خیز و محل اجتماع دزدان و مجرمان بود، تحت حکومت شاهینیان به یک قطب مهم سیاسی در عراق تبدیل شد و از لحاظ اقتصادی و اجتماعی نیز به پیشرفت‌های قابل توجهی نائل شد. این پیشرفت‌ها پس از سقوط شاهینیان سرعت بیشتری یافت، زیرا آل بویه که به تسخیرناپذیری بطایح واقف شده بودند و گذشته از آن، پس از مرگ عضدالدوله دیگر توانی برای زیر سلطه در آوردن بطایح نداشتند تا دوران سلطان الدوله از حمله به بطایح خودداری کردند و به حاکمیت جانشینان شاهینیان - که دیگر مانند اسلاف خود دست به راهزنی و شرارت نمی‌زدند - رسمیت بخشیدند. در نتیجه آنها توانستند با استفاده از این آرامش و با در پیش گرفتن رویه رعیت‌پروری، اقداماتی اساسی برای پیشرفت بطایح انجام دهند. در این زمینه، مذهب الدوله جانشین المظفر سعی و تلاش بیشتری به خرج داد. در دوران وی، که به نیک‌رفتاری و سخاوت شهرت داشت، بطایح به چنان پیشرفتی دست یافت که حتی بزرگان و اعیان سراسر عراق به آنجا روی آورده و به

سرمایه‌گذاری و ساختن کاخ‌ها و بناها اقدام کردند.^{۲۷}

توان اقتصادی بطایح چنان افزایش یافت که حتی در سال ۳۸۳هـ، سلطان بهاءالدوله با گرو گذاشتن جواهرات سلطنتی از مذهب الدوله وام گرفت.^{۲۸}

موقعیت سیاسی بطایح نیز بهبود یافت و با انحطاط حکومت آل بویه و تشدید اختلافات خانوادگی در آن سلسله، فرمانروایان بطایح به وزنه مهمی در عرصه سیاسی عراق تبدیل شدند. حتی در سال ۳۸۶هـ در نتیجه اختلاف میان بهاءالدوله و یکی از سردارانش، موسوم به لشکرستان، مذهب الدوله مدت کوتاهی بر بصره مسلط شد.^{۲۹}

بدین ترتیب، بطایح به یک مرکز عمده سیاسی و اقتصادی در عراق تبدیل شد که این روند تا زمان سلطان الدوله ادامه یافت و تنها او بود که توانست بر بطایح مسلط شده و به استقلال آن پایان دهد.

نتیجه

عمران بن شاهین با استفاده از ناتوانی دستگاه خلافت عباسی و دولت آل بویه بر منطقه بطایح مسلط شد و با کمک عوامل دیگر، مانند صعب الوصول بودن منطقه، نارضایتی و روحیه عصیان‌گری مردم آن و نیز با درپیش گرفتن سیاست رعیت‌پروری و مدارا توانست با وجود مسائل و مشکلات زیاد، نظیر نداشتن مشروعیت و شهره بودن به دزدی و راهزنی، در مقابل دشمنان به خوبی مقاومت کرده و به مدت ۴۰ سال فرمانروایی کند. همین عوامل به اخلاف وی نیز فرصت داد تا راه او را ادامه دهند و بطایح را - که منطقه‌ای دور افتاده و فقیر بود - به یک قطب سیاسی و اقتصادی مهم در عراق تبدیل کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن رسته، *اعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ش)، ص ۱۰۷.
۲. ابوالقاسم بن احمد جیهانی، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ش)، ص ۱۷ و ۴۹.
۳. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم*، فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، (تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ش)، ج ۱، ص ۷۸.
۴. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ش)، ص ۱۰۰ - ۹۹؛ شهاب الدین یاقوت حموی، *معجم البلدان*، (تهران، انتشارات اسدی، ۱۹۶۵م)، ج ۱، ص ۶۶۸ - ۶۶۹.
۵. محمد بن احمد مقدسی، پیشین، ص ۱۶۴.
۶. همان، ص ۱۶۵.
۷. ابن رسته، پیشین، ص ۱۰۷.
۸. ابوالحسن علی بن حسن مسعودی، *التنبیه والاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ش)، ص ۳۳۸.
۹. ابو علی ابن مسکویه، *تجارب الامم*، ترجمه علی نقی منزوی، (تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۶ش)، ج ۶، ص ۱۵۷ و ۴۸۲؛ عزالدین ابن اثیر، *الکامل*، ترجمه دکتر علی هاشمی حائری (تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران)، ج ۱۴، ص ۱۹۹؛ محمد بن

- عبدالملك، الهمدانی، تكملة تاريخ طبرى، تحقيق ألبرت يوسف كنعان، (بيروت، المطبعة كاتوليكية، ١٩٦١م)، ص ١٦٢.
١٠. ابو الفرج عبدالله، ابن الجوزى، المنتظم فى تاريخ الملوك والامم، دراسه و تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، صححه نعيم زرزور، (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٩٩٢م)، ج ١٤، ص ٦.
١١. ابن اثير، پيشين، ص ٢٠٣.
١٢. ابن مسكويه، پيشين، ص ١٥٨؛ الهمدانی، پيشين، ص ١٦٢؛ ابن اثير، همان، ص ٢٠٠-١٩٨.
١٣. ابن خلدون، العبر (تاريخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالحميد آيتى، (تهران، موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، ١٣٦٦ش)، ص ٧٣٧-٧٣٨؛ ابن اثير، همان، ص ٢٠٨.
١٤. ابن مسكويه، پيشين، ص ١٦٩.
١٥. ابن خلدون، پيشين، ص ٧٣٨؛ ابن اثير، پيشين، ص ٢٠٩.
١٦. الهمدانی، پيشين، ص ١٧٠؛ ابن اثير، پيشين، ص ٢٢٩.
١٧. ابن اثير، پيشين، ص ٢٣٢-٢٣٣.
١٨. ابن مسكويه، پيشين، ص ٢٨٤؛ ابن اثير، پيشين، ص ٢٨٥.
١٩. ابن اثير، پيشين، ج ١٥، ص ٢١-٢٢؛ ابن مسكويه، پيشين، ص ٣٥٩؛ ابن خلدون، پيشين، ص ٧٣٨.
٢٠. ابن اثير، پيشين، ص ١٥٠-١٥١.
٢١. همان، ص ١٦٥.
٢٢. ابن مسكويه، پيشين، ص ٤٣٣-٤٣٦؛ ابن اثير، پيشين، ص ٨٦؛ الهمدانی، پيشين، ص ٢٣٣.
٢٣. ابن مسكويه، پيشين، ص ٤٨٣-٤٨٥؛ ابن اثير، پيشين، ص ١١٦-١١٧.
٢٤. ظهير الدين الروذراورى، ذيل تجارب الامم، (شركة تمدن الصناعيه، مصر الحميه، ١٩١٦م)، ص ٨٣-٨٢؛ ابن خلدون، پيشين، ص ٧٣٩؛ ابن اثير، پيشين، ص ١٤٥.
٢٥. ابن اثير، پيشين، ص ١٥٠.

۲۶. همان، ص ۱۵۱.
۲۷. همان، ص ۱۸۳.
۲۸. همان، ص ۲۱۴.
۲۹. ابن خلدون، پیشین، ص ۶۷۲-۶۷۳؛ ابن اثیر، پیشین، ص ۲۳۸.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه دکتر علی هاشمی حائری (تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۱).
- ابن الجوزی، ابی الفرج عبدالله، *المنتظم فی تاریخ الملوك والامم*، دراسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطاء و مصطفی عبدالقادر عطاء، رجوع و صححه نعیم زرزور (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲).
- ابن خلدون، العبر، ترجمه عبدالحمید آیتی، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶).
- ابن رسته، *اعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵).
- اصطخری، ابو اسحق ابراهیم، *المسالك والممالك*، به اهتمام ایرج افشار، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰).
- بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان* (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرتاش آذرنوش، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶).
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، *اشکال العالم*، ترجمه ی علی بن عبدالسلام کاتب (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰).
- الروذراوری، ظهیرالدین، *ذیل تجارب الامم*، (شرکت تمدن الصنایع، مصر المحمیه، ۱۹۱۶).
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسن، *التنبیه والاشراف*، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).

- مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه‌ی علینقی منزوی (تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۶).
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی (تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱).
- الهمدانی، محمد بن عبدالملک، تکمله تاریخ طبری، تحقیق البرت یوسف کتغان (بیروت، المطبعة کاتولیکیه، ۱۹۶۱).
- یاقوت الحموی، شهاب الدین، معجم البلدان، (تهران، انتشارات اسدی، ۱۹۶۵).
- یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ هفتم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴).



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی